

## **An Observations on the Shabrangnameh Collection**

**Mahmoud Rezaei Dasht Arzhaneh\***

Persian Language and Literature, Faculty of Letters and Humanities, Shiraz University-  
Shiraz, Iran

### **Abstract**

Shabrangnameh, after Shahnameh, is one of the most important epic works from unknown poet, which is probably written in the sixth century. It is about the revenge of Shabrang, the boy of Deev-e Sepid (the White Demon), from the Rostam and Iranians. Shabrang, when was informed of the death of his father by Rostam, was seeking revenge on Iranians. At first, he killed Owlad, the ruler of Mazandaran and since he is not self-sufficient, his mother Mahyar sits on the throne of Mazandaran. Then, according to the order of the mother, he went to Iran to retaliate, and after many wars and escapes, he was defeated by Iranians, and fled to Turan. His mother, Mahyar, after being captured, became the wife of Bahram Goodarz. This collection, recently revised by AbolFazl Khatibi and Gabrielle van den Berg wisely, contains interesting subjects in the epic literary range. Despite the careful consideration of the correctors, it seems that there are some shortcomings or omissions in the recording and writing of some of the verses in this work that the author has tried to offer a more precise recording of such distortions with a critical view, by referring to the version of the alternatives and other related resources. In the end, some of the vagueness of this work is also mentioned.

**Keywords:** Shabrang Nameh, Correction and Explanation of Verses.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

فصل‌نامه متن‌شناسی ادب فارسی (علمی)  
معاونت پژوهش و فناوری دانشگاه اصفهان  
سال پنجاه و پنجم، دوره جدید، سال یازدهم  
شماره چهارم (پیاپی ۴۴)، زمستان ۱۳۹۸، صص ۳۱-۴۶  
تاریخ وصول: ۱۳۹۷/۳/۲۱، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۶/۲۱

## ملاحظات درباره منظومه شبرنگ‌نامه

محمود رضایی دشت‌ارژنه \*

### چکیده

شبرنگ‌نامه از سراینده‌ای ناشناس و یکی از منظومه‌های پهلوانی مهم پس از شاهنامه است. این اثر که گویا در سده ششم سروده شده است درباره کین ستانی شبرنگ، پور دیو سپید، از رستم و ایرانیان سخن می‌گوید. شبرنگ پس از اینکه درمی‌یابد رستم پدرش را کشته است، در پی کین‌خواهی از ایرانیان برمی‌آید. او ابتدا اولاد، فرمانروای مازندران، را می‌کشد و چون خود فرهمند نیست، مادرش مهیار بر تخت سلطنت مازندران می‌نشیند. سپس بنابر فرمان مادر برای کین‌خواهی، روانه ایران می‌شود و پس از جنگ و گریزهای بسیار با ایرانیان شکست می‌خورد و به توران می‌گریزد. مادرش مهیار نیز پس از اسارت، زن بهرام گودرز می‌شود. ابوالفضل خطیبی و گابریله وان دن برگ این منظومه را به‌تازگی به‌شکلی عالمانه تصحیح کرده‌اند. این اثر دربردارنده بن‌مایه‌های نغزی در گستره ادب حماسی است. با وجود دقت نظر تصحیح‌کنندگان شبرنگ‌نامه، به نظر می‌رسد در ضبط و نویسش برخی از ابیات این منظومه، کاستی‌ها یا لغزش‌هایی راه یافته است. نگارنده این پژوهش می‌کوشد با دیدی انتقادی و با مراجعه به نسخه‌بدل‌ها و دیگر منابع مرتبط، نویسش‌های پیشنهادی سازوارتری را ارائه دهد. در پایان نیز به برخی از ابهام‌های این منظومه اشاره می‌شود.

### واژه‌های کلیدی

شبرنگ‌نامه؛ تصحیح و شرح ابیات

### ۱- مقدمه

شبرنگ‌نامه، از منظومه‌های پهلوانی پس از شاهنامه، با زبانی فخیم و استوار در ۲۸۷۷ بیت سروده شده است. نویسنده در این اثر، کین‌خواهی شبرنگ، پور دیو سپید از خاندان رستم را به‌خوبی به تصویر می‌کشد. نشانه‌هایی وجود دارد که تأیید می‌کند شبرنگ‌نامه و فرامرنامه کوچک از یک سراینده است؛ زیرا هم در کهن‌ترین نسخه شبرنگ‌نامه، متن

فرامرزننامه کوچک آمده و هم در هر دو منظومه اشاره شده است که منبع متشور آنها، نامه خسروان آزادسرو بوده است. همچنین فرامرزننامه کوچک تنها متنی است که به دو رویداد مهم شبرنگ‌نامه یعنی کشته‌شدن فراسان دیو و اسارت فراهان دیو اشاره می‌کند (شبرنگ‌نامه، ۱۳۹۵: سی و دو). غفوری نیز این موضوع را بعید نمی‌داند که سراینده هر دو منظومه یک شخص باشد (غفوری، ۱۳۹۵: ۵۶-۵۸)؛ چنانکه نخستین بار دوبلوا شبرنگ‌نامه را بخشی از فرامرزننامه دانست. غفوری افزون بر بیان نکته‌های یادشده، به این موضوع‌ها نیز توجه دارد که قهرمان اصلی شبرنگ‌نامه فرامرز است نه رستم و تنها فرامرز می‌تواند گرز شبرنگ را که رستم به میان یلان ایرانی انداخته بود، بالای سر برد. البته ابوالفضل خطیبی با مقایسه سبک و زبان دو منظومه، آنها را از دو سراینده مختلف می‌داند (شبرنگ‌نامه، ۱۳۹۵: سی و پنج).

اکبر نحوی در مقاله‌ای مفصل با استناد به ابیاتی از فرامرزننامه کوچک این موضوع را تبیین می‌کند که این منظومه از رفیع‌الدین مرزبان فارسی، شاعر سده ششم است که حدود سال ۵۵۵ این منظومه را سرود (نحوی، ۱۳۸۱: ۱۱۹-۱۳۶)؛ اما درباره سراینده و زمان سرایش شبرنگ‌نامه هنوز چند و چون بسیاری مطرح است. خطیبی معتقد است خواجه‌ی شاهنامه‌خوان کراتی در سده دهم منظومه سام‌نامه را از روی منظومه همای و همایون خواجه‌ی کرمانی ساخت و سپس اشعاری درباره سام از خود یا شاعر دیگری به آن افزود؛ بنابراین او بر آن است که این شخص دو منظومه شبرنگ‌نامه و فرامرزننامه کوچک را که گویا هر دو در سده ششم سروده شده، به خود نسبت داده است (خطیبی، ۱۳۹۵: ۵۵-۹۸). صفا نیز این منظومه را متعلق به سده ششم و پیش از حمله مغول می‌داند (صفا، ۱۳۵۲: ۳۲۳).

در مجموع شبرنگ‌نامه منظومه درخور توجهی است که در برخی از طومارهای نقالی نیز روایاتی از آن آمده (وان دن برگ و خطیبی، ۱۳۹۰: ۱۰۵۸-۱۰۶۲) و چنانکه خطیبی یادآور شده است، هم از نظر کهنگی زبانی و هم از نظر نمود انواع دیوها در این منظومه، درخور توجه است (شبرنگ‌نامه، ۱۳۹۵: چهل و هفت).

### ۱-۱ خلاصه شبرنگ‌نامه

پس از کشته‌شدن دیو سپید، زنی ماهیار یا مهیار نام از تبار شاه مازندران از دیو سپید در مشکویش باردار بود. اولاد درپی کشتن این زن برآمد؛ اما مهیار به غاری پناه برد. پس از مدتی شبرنگ از او زاده شد. شبرنگ با آگاه‌شدن از اینکه رستم پدرش را کشته است، درپی کین‌خواهی از ایرانیان برآمد. او ابتدا اولاد را کشت و چون خود فرهمند نبود، مادرش مهیار بر تخت سلطنت مازندران نشست. شبرنگ بنابر فرمان مادر برای کین‌خواهی روانه ایران شد. کاووس، شاه ایران، رستم را به یاری طلبید و بعد از جنگ و گریزهای بسیار، سرانجام شبرنگ به توران گریخت تا با سپاهی از هند و چین دوباره رویاروی ایرانیان قرار گیرد. در این میان مهیار، مادر شبرنگ به دست ایرانیان اسیر شد و بهرام گودرز به او دل داد و او را به زنی گرفت.

### ۲-۱ پیشینه پژوهش

درباره شبرنگ‌نامه آثار چندانی منتشر نشده است. نخستین بار شارل ریو ضمن معرفی نسخه‌ای از شاهنامه در موزه بریتانیا، یادآور شد که در ادامه این نسخه، داستان شبرنگ و چند منظومه حماسی دیگر وجود دارد. سپس صفا برپایه آنچه ریو آورده بود، این منظومه را در چند سطر معرفی کرد و سرانجام گابریله وان دن برگ هم به‌طور گسترده در دو مقاله این منظومه را بررسی و سه نسخه دیگر از این منظومه و برخی روایات دیگر آن را در طومارهای نقالی معرفی کرد (شبرنگ‌نامه، ۱۳۹۵: بیست و دو).

در تحلیل این منظومه، نخستین بار گابریله وان دن برگ دو مقاله درباره شبرنگ‌نامه نوشت که با همکاری ابوالفضل

خطیبی، خلاصه آنها در مقاله «شیرنگ‌نامه» در *دانشنامه زبان و ادبیات فارسی* منتشر شد (وان دن برگ، خطیبی، ۱۳۹۰: ۱۰۵۵-۱۰۶۶). این مقاله معرفی کوتاه شیرنگ‌نامه و بررسی روایات عامه آن در طومارهای نقلی است. خطیبی نیز در مقاله‌ای با عنوان «سرقه ادبی سه منظومۀ پهلوانی در قرن دهم: فرامرزنانه کوچک، شیرنگ‌نامه و سام‌نامه»، به این نکته مهم اشاره کرد که خواجه‌ی شاهنامه‌خوان کراتی در سده دهم، این سه منظومه را به نام خود کرده است (خطیبی، ۱۳۹۵: ۵۵-۶۸). غفوری نیز در مقاله‌ای با عنوان «شیرنگ‌نامه و بررسی ویژگی‌های اساطیری و ادبی آن» برخی زوایای این منظومه را تحلیل کرده است. (غفوری، ۱۳۹۵: ۵۳-۷۳). سجاد آیدنلو نیز در مقاله‌ای با عنوان «نقد و تحلیل تصحیح شیرنگ‌نامه، داستان رستم و پسر دیو سپید» ضمن معرفی شیرنگ‌نامه، پیشنهادهایی را درباره نویسنده و ضبط برخی از ابیات این منظومه یادآور شده است (آیدنلو، ۱۳۹۷: ۱-۲۹). آیدنلو در مقاله دیگری نیز با عنوان «جام‌های ویژه چند شخصیت داستانی و تاریخی در متون ایرانی»، اشاره‌ای به یکی از ابیات شیرنگ‌نامه داشته است (همان، ۱۳۹۶: ۱۱).

بدیهی است در این جستار، بیت‌هایی غیر از آنچه در آثار یادشده واکاوی شده است، بررسی و نقد می‌شود. گفتنی است بنیاد این پژوهش بر پایه متن شیرنگ‌نامه ویراسته ابوالفضل خطیبی و گابریله وان دن برگ است.

## ۲- نقد و بررسی

پیشتر ابوالفضل خطیبی در کنار خالقی مطلق و امیدسالار در تصحیح متن منقح شاهنامه سهیم بوده است. او به پشتوانه آن تجربه موفق، در کنار گابریله وان دن برگ، شاهنامه‌پژوه دانشگاه لیدن، شیرنگ‌نامه را به شکل بسیار علمی و نگارین تصحیح کرده است. آنان در این تصحیح، هم نسخه بدل‌ها را در پاورقی آورده‌اند و هم هر جا چاره‌ای نبوده است با تصحیح قیاسی کوشیده‌اند ابیات نابسامان را تا حد ممکن سامان بخشیدند. همچنین در پایان با آوردن لغات و ترکیبات برگزیده و نمایه، کار را بر پژوهشگران ادب حماسی آسان کرده‌اند؛ ضمن آنکه مقدمه فاضلانه ابوالفضل خطیبی بر شیرنگ‌نامه نیز بر شکوه کار ایشان افزوده است. البته بدیهی است که در هر کار پژوهشی گاهی ممکن است لغزش‌هایی پیش آید و چه بسا نقد و بررسی این لغزش‌ها به پیراسته‌تر شدن متن نهایی شیرنگ‌نامه می‌انجامد؛ برخی از نکته‌ها رویکرد استحسانی دارد و دیدگاه مصححان در این ابیات، نادرست نیست. در ذیل به برخی از این پیشنهادها اشاره می‌شود.

بگویند من از بوم زابلستان      چنین نامور کشور گلستان  
برآرم ز بیخ و بکارم به خو      چنین گوید آن نابکار نوبه‌نو  
(شیرنگ‌نامه، ۱۳۹۵: ۳۷)

آیدنلو ضمن درست دانستن نویسنده «خو» یادآور می‌شود که ضبط «جو» نیز نادرست نیست (آیدنلو، ۱۳۹۷: ۱۵)؛ اما به نظر نگارنده، تنها نویسنده درست واژه در بیت منظور، «جو» است نه «خو»؛ آیدنلو یادآور می‌شود که «خو» به معنای علف هرز، واژه‌ای شاهنامه‌ای است (همان)؛ اما باید توجه داشت که ترکیب «به خو کاشتن» معنای درخوری ندارد و بدیهی است علف هرز، گیاهی خودرو و ناسودمند است؛ بنابراین آن را نمی‌کارند. در واقع مراد شیرنگ این است که زابلستان را به کین پدر با خاک یکسان خواهد کرد و به تعبیر امروزی آن را شخم خواهد زد و در آن به کشاورزی و کاشت «جو» می‌پردازد؛ بنابراین چنانکه در هر پنج نسخه شیرنگ‌نامه نیز آمده، نویسنده «جو» درست است و به تصحیح قیاسی نیازی نبوده است. نگارنده افزون بر مثال‌های آیدنلو در تأیید نویسنده «جو» (همان)، به نمونه دیگری نیز در تاریخ جهانگشای جوینی در

تأیید ضبط «جو» اشاره می‌کند؛ بدیهی است وقتی سخن از کشت و زراعت در ویرانه‌های یک شهر است، مراد علف هرز نیست و یکی از محصولات کشاورزی است؛ برای مثال در عهد مغول چون نیشابوریان، تغاجار، داماد چنگیزخان را کشتند، «تمامت خلق را که مانده بودند از زن و مرد به صحرا راندند و به کینه تغاجار فرمان شده بود تا شهر از خرابی چنان کنند که در آنجا زراعت توان کرد و تا سگ و گربه آن را به قصاص نگذارند» (جوینی، ۱۳۸۵: ۱۳۰).

\*\*\*

مگر کین ارزنگ‌دیو سترگ      بخوایم ازین سگری ناامید  
(شبرنگ‌نامه، ۱۳۹۵: ۱۰۱۵)

ضبط «ناامید» در این بیت درست نمی‌نماید؛ زیرا این بیت در بافتی آمده است که شبرنگ و فراهان در اوج درماندگی هستند، به‌ناچار دست یاری به‌سوی فراسان دراز می‌کنند و رستم در اوج کام‌روایی است:

چو دیو گران شد سوی خیمه باز      دو بهره نبد لشکر سرفراز  
چه کشته چه افکنده بر دشت خوار      بیچسب از آن دیو مردارخوار  
نه کهماز یل بد نه جنگی بهور      نه مرد و نه ساز و نه تیغ و نه بور  
به هرجا دلیری همه کشته دید      زمین را به مرجان بر آغشته دید...  
(همان: ۹۷)

از این رو نویسش «ناامید» در اینجا هیچ جایگاهی ندارد و به نظر می‌رسد که ضبط «باامید» درست‌تر باشد یا «بدامید» که در یکی از نسخه‌ها آمده است.

\*\*\*

به هر سو دم باد و کوپال بود      فتاده سر و گردن و یال بود  
(همان: ۱۲۸)

به نظر می‌رسد «باد کوپال» درست‌تر باشد؛ به این معنا که کوپال چنان محکم بر سر و گردن و یال یلان فرود می‌آمد که به سبب آن و با شکافتن هوا، گویی زوزه باد به گوش می‌رسید؛ چنانکه در شاهنامه در داستان رستم و اسفندیار نیز «باد گرز» به کار رفته است:

«کجا دیده‌ای رزم جنگاوران      کجا یافتی باد گرز گران»

البته ممکن است ضبط فعلی بیت هم درست باشد؛ به شرطی که «واو» معادل کسره گرفته شود؛ چنانکه گویا گاهی در شاهنامه نیز این نکته نمود یافته است:

اگر یادگار است ازو ماه و مهر      بکوش و به رنج ایچ منمای چهر  
(فردوسی، ۱۳۸۹، د ۱: ۸۹)

جوینی در همین راستا معتقد است که «واو در ماه و مهر به‌جای کسره اضافه می‌باشد که خاص یک حوزه جغرافیایی بوده و در نسخه فلورانس و لنینگراد کرارا دیده شده است» (همان، ۱۳۹۱: ج ۱: ۳۸۹).

\*\*\*

چو وسمه به دندان سوفار زد      به پیشانی دیو خونخوار زد  
(شبرنگ‌نامه، ۱۳۹۵: ۱۱۷)

تصحیح‌کنندگان درباره این بیت گفته‌اند که «در شبرنگ‌نامه بیت‌هایی هم هست که به گمان ما در برخی واژه‌های آن

تصحیف رخ داده است، ولی ما نتوانستیم صورت اصلی را بیابیم» (همان: هفتاد و سه). البته به نظر می‌رسد معنای بیت روشن است و تصحیفی رخ نداده است؛ زیرا رسم به وسمه کشیدن ابرو برای مردان نیز در عهد قدیم رایج بوده است: وقتی قراخان کمان را تا آخرین حد کشید، طوری که ته تیر (دندان سوفار) با ابروی او (وسمه به علاقه مجاورت در معنای ابرو) مماس شد، تیر را پرتاب کرد و بر پیشانی دیو غوچی زد.

\*\*\*

ز خون بسته بر دیو جنگی نگار      ز کلک دلبران خنجر گذار  
(همان: ۱۴۸)

آیدنلو باتوجه به ضبط «سوار» در نسخه «آ»، دور نمی‌داند که «نگار» در اصل «سوار» به معنای یاره و زیور بوده باشد که به سبب دشواری در نسخه «ل»، «سوار» خوانده شده و در نسخه‌های دیگر به نگار تبدیل شده است (آیدنلو، ۱۳۹۷: ۲۲). «سوار» واژه‌ای کهن است؛ اما به نظر نگارنده در این بیت، «کلک» به جای «سوار» بیشتر با «نگار» به معنای «نقش و نگار» مناسبت دارد و نویسنده «نگار» ارجح است؛ ضمن آنکه «نگار» نیز واژه‌ای شاهنامه‌ای و کهن است.

\*\*\*

چو مرغان به بهرام یل خو گرفت      بدو شاد گشت و بدو بو گرفت  
(شبرنگ‌نامه، ۱۳۹۵: ۲۳۷)

این بیت نیز از جمله ابیاتی است که تصحیح‌کنندگان معتقدند تصحیفی در آن رخ داده و نتوانسته‌اند صورت اصلی را بیابند (همان: هفتاد و سه). به نظر می‌رسد همان ضبط نسخه اساس (به بهرام آن گور چون خو گرفت) صحیح باشد و نیازی به گنجاندن نسخه‌بدل‌ها در متن نبوده است. اگر ضبط یادشده را که در نسخه اساس آمده در نظر بگیریم، معنای بیت روشن است و گور استعاره از مهیار، بانوی بهرام گودرز است؛ چنانکه در شاهنامه نیز گور در معنای شکار و به‌طور پنهانی در معنای معشوق (گردآفرید) آمده است:

نیامد به دامم بسان تو گور      ز چنگم رهایی میایی مشور  
(فردوسی، ۱۳۸۹، د ۲: ۱۳۴)

با طرح یک نکته این موضوع بیشتر قوت می‌گیرد؛ چنانکه تصحیح‌کنندگان خود یادآور شده‌اند، یکی از الگوهای مهم برای سراینده شبرنگ‌نامه، ساختار داستان رستم و سهراب بوده است (شبرنگ‌نامه، ۱۳۹۵: پنجاه و هشت) و از این روی همانطور که در داستان رستم و سهراب به‌طور ضمنی گردآفرید به گور تشبیه شده است، در شبرنگ‌نامه نیز شگرف نخواهد بود که گور استعاره از مهیار باشد. از سوی دیگر اگر ضبط کنونی بیت (چو مرغان به بهرام یل خو گرفت) که در نسخه‌بدل‌ها آمده است در نظر گرفته شود، باز به نظر می‌رسد معنا روشن است و نیازی به «مرغل یا مرغول» خواندن «مرغان» (همان: هفتاد و چهار) نیست؛ به‌ویژه که در شبرنگ‌نامه هیچ‌جا اشاره نشده که موهای مهیار مجعد بوده است: مهیار که شاه مازندران بود و برای خود کبکبه و دبدبه و کر و فری داشت، حال از روی ناچاری، چونان مرغی اهلی با بهرام خو گرفته بود.

\*\*\*

زمین و گیا گشت چون لعل پاک      عقیقش همه سنگ و مرجانش خاک  
(همان: ۹۶)

باتوجه به واژه‌های «لعل، عقیق، سنگ و مرجان» در بیت، چنین به نظر می‌رسد که همان ضبط «زمرد» در نسخه

اساس درست باشد و نیازی به تصحیح قیاسی آن به «زمین» نیست؛ زیرا زمرد، هم با دیگر واژه‌های بیت (لعل، عقیق، سنگ، مرجان) تناسب بیشتری دارد و هم «زمردگیا»، معنایی روشن دارد: گیاهان سبز مانند زمرد به سبب خون کشته‌ها، سرخ و لعل پوش شد. البته آیدنلو معتقد است با توجه به ضبط دیگر نسخه‌ها «شاید صورت اصلی «از مرده گیا گشت چون لعل پاک» باشد، یعنی: از خون مردگان «کشتگان پیکار» گیاهان مانند لعل کاملاً سرخ شده بود» (آیدنلو، ۱۳۹۷: ۲۱) که آن هم درخور تأمل است.

\*\*\*

که پویند از ایدر چو باد بهار به مازندران کشور ماهیار  
(شیرنگ‌نامه، ۱۳۹۵: ۱۸۳)

در این بیت «باد بهار» مشبه به برای بیان سرعت و تعجیل است که همین موضوع در بیت ۲۱۵۴ نیز دیده می‌شود؛ اما برپایه جستجوی نگارنده، باد بهار در هیچ متنی مشبه به برای تعجیل و سرعت نبوده است؛ بلکه «ابر بهار» است که به سبب ناگاه پدیدار شدن و خوش درخشیدن و دولت مستعجل بودن، مشبه به برای سرعت و تعجیل قرار می‌گیرد. ابرهای بهاری ناگاه پدیدار می‌شوند و به سرعت و به شکلی رگباروار باران‌زا می‌شوند و زود از گستره آسمان ناپدید می‌شوند؛ بنابراین ضبط سه نسخه «ل، ن، م» که «ابر» آورده، درست‌تر است و جالب اینکه مشبه به واقع شدن «ابر بهار» در خود شیرنگ‌نامه نیز آمده است: «خود و نامور خویش او ده سوار/ پیامد به کردار ابر بهار» (همان: ۱۴۱) و این، تأییدی بر پیشنهاد نگارنده است؛ البته سجاد آیدنلو، برخلاف نگارنده، معتقد است چون «باد بهار» در دو بیت دیگر در جایگاه مشبه به برای بیان سرعت و تعجیل آمده، در این بیت نیز بهتر است «ابر بهار» به «باد بهار»، تغییر یابد (آیدنلو، ۱۳۹۷: ۲۲)؛ اما چنانکه گفته شد، در حد جستجوی نگارنده، در هیچ متنی «باد بهار» مشبه به برای تعجیل و سرعت نبوده است؛ اما «ابر بهار» در گستره متون، از جمله شاهنامه که الگوی سرایش شیرنگ‌نامه بوده است، برای بیان سرعت و تعجیل بسیار در جایگاه مشبه به قرار گرفته است. در نمونه زیر ابر بهار مشبه به برای سرعت یا بارش رگباروار و سریع است:

ز کوه اندر آمد چو ابر بهار گرفته تن زال را بر کنار  
... پس پشتشان رستم گرزدار دو فرسنگ برسان ابر بهار  
همی گرز بارید همچون تگرگ همی چاک‌چاک آمد از خود و ترگ  
... چو باد از برش تیر باران گرفت کمان را چو ابر بهاران گرفت  
(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۱۷۶؛ همان، ج ۳: ۲۹۶؛ همان، ج ۵: ۳۰)

\*\*\*

رخ شاه و لشکر پرآزنگ شد وزو لشکری جمله دلتنگ شد  
(شیرنگ‌نامه، ۱۳۹۵: ۱۹۹)

در سه نسخه از جمله نسخه اساس، نویسش «از رنک» (از زنگ) آمده است و به همین سبب به نظر می‌رسد که به تصحیح قیاسی آن به «آزنگ» نیازی نباشد و بهتر است همان ضبط نسخه اساس و دو نسخه دیگر در نظر گرفته شود؛ با این توضیح که «رنک»، تصحیف «زنگ» است و زنگ به معنای غم و غصه و اندوه، هم در متون کلاسیک و هم در شاهنامه نمود دارد:

از ابر بهاری بیارید نم      ز روی زمین زنگ بزود و غم  
 (فردوسی، ۱۳۸۹، د ۳: ۴)  
 ولیکن تو آن کن که فرمایمت      یکی تا ز دل زنگ بزایمت  
 (ابى‌الخیر، ۱۳۷۷: ۶۶۹)

بنابراین معنای بیت چنین است: وقتی زنگی از اسپ افتاد و بیهوش شد، سپاهیان مهیار پر از غم و غصه و دلتنگ شدند.

\*\*\*

همه کوهه زنده‌پیلان درخت      بیاراسته سربه‌سر تاج و تخت  
 (شبرنگ‌نامه، ۱۳۹۵: ۲۲۲)

مصراع نخست معنای درخوری ندارد و پیشنهاد می‌شود ضبط سه نسخه از جمله نسخه اساس (ز رخت) در نظر گرفته شود که هم مفید معناست (به معنای بار و بنه) و هم در کنار تاج و تخت در شاهنامه نیز به کار رفته است:

سپارم به تو تاج و تخت تو را      همان افسر و گنج و رخت ورا  
 (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل رخت)  
 منوچهر و سلم جهانگیر کو      میان‌گیر یک‌یک، میان‌گیر کو؟  
 (شبرنگ‌نامه، ۱۳۹۵: ۲۳۰)

در شبرنگ‌نامه ضرب‌المثل‌های بسیاری آمده و خطیبی نیز در دیباچه کتاب به برخی از آنها اشاره کرده است (همان: شصت و سه)؛ بنابراین ممکن است ضبط نسخه اساس (میان بند و یک‌یک به بالا برو) ارجح باشد. در صورت درست‌بودن این ضبط، معنای این نویش به این تعبیر امروزی نزدیک است که گاه در مثالی می‌گوییم: «همین را بگیر و برو بالا». حال در این بیت نیز شاعر می‌گوید از منوچهر و سلم بگیر و برو بالا (در احوال دیگر شاهان و پهلوانان پس از این دو نیز تأمل کن)، بین کدام یک اکنون زنده‌اند؛ بنابراین به این دنیا نباید دل بست. گفتنی است که همین تعبیر در جای دیگری از شبرنگ‌نامه نیز آمده است و گواهی بر تأیید این نویش است: پدر بر پدر تا به گرشاسپ زو / همه گرد و چست و همه شیر گو (همان: ۴۱). سجاد آیدنلو به درستی، نویش درست مصراع نخست را «پدر بر پدر تا به گرشاسپ رو» دانسته که معادل تعبیر مصراع منظور است: «در برخی نسخه‌های شاهنامه پس از مرگ زو طهماسب، سرنویس و ایباتی درباره پادشاهی گرشاسپ زو افزوده شده که پسر زو طهماسب بود. این گرشاسپ ربطی به گرشاسپ، جهان پهلوان نامدار و نیای رستم ندارد و از همین روی ضبط گرشاسپ زو درست نیست و باید صورت «رو» را از نسخه «م» به متن برد؛ یعنی نیاکان رستم را پدر بر پدر تا گرشاسپ بررسی کن و ببین» (آیدنلو، ۱۳۹۷: ۱۷). اشکال قافیه‌ای هم که پدید می‌آید، چنانکه خطیبی خود در پیش‌گفتار یادآور شده (شبرنگ‌نامه، ۱۳۹۵: ۱۳۹۵: چهل و نه)، در شبرنگ‌نامه بی‌سابقه نیست.

\*\*\*

به هامون خرامید دیو نهنگ      همان گرزّه گاوپیکر به چنگ  
 خروشان در آمد به سان نهنگ      همان گرزّه گاوپیکر به چنگ  
 (همان: ۲۲ و ۶۴)

اینکه شبرنگ، پور پتیاره دیو سپید، گرز گاوپیکر یا گاوسر در دست داشته باشد، شگرف و درخور تأمل است؛ زیرا



گرز گاوپیگر به‌نوعی توت‌م ایرانیان و جنگ‌افزار ویژه پهلوانان اژدرکش است: «مطابق روایات کهن ایرانی مذکور در اوستا، گرز گاوسار فریدون سلاحی خجسته و فیروزی‌بخش است که پس از او به شهریارانی دیگر چون کیخسرو و گشتاسپ رسیده است و در آینده نیز به دست سوشیانت موعود خواهد رسید تا با آن دروغ را از جهان برافکنند» (سرکاراتی، ۱۳۸۵: ۳۸۱). در دادستان دیننگ نیز از «گرز گاوسار» گرشاسپ سخن رفته است که در آخرالزمان بعد از بندگسلیدن ضحاک، گرشاسپ او را با گرز گاوسارش از بین می‌برد (همان: ۱۲۱). از این رو نبرد شیرنگ با گرز گاوپیگر علیه ایرانیان شگرف است؛ به‌ویژه وقتی در همین منظومه می‌بینیم گرز فرامرز، پهلوان محوری شیرنگ‌نامه نیز گاوسر است (شیرنگ‌نامه، ۱۳۹۵: ۷۰). بنابراین شاید ضبط نسخه‌ی اساس (دیوپیگر)، ارجح باشد؛ اما نکته اینجاست که رستم در جایی دیگر در شیرنگ‌نامه، «گرز گاوسر» را از چنگ شیرنگ می‌ریاید و در آن بیت، گرز گاوسر در محل قافیه قرار می‌گیرد. در این بیت ضبط «دیوپیگر» به‌سبب اخلال در وزن، گرهی نمی‌گشاید:

بیازید چنگ آن یل پرنهر ربود از کفش گرزۀ گاوسر

(همان: ۶۴)

بنابراین باتوجه‌به اینکه در روند داستان، رستم گرز شیرنگ را در میان پهلوانان ایران می‌افکند تا زورآزمایی کنند و تنها فرامرز می‌تواند آن را بالای سر برد (شیرنگ‌نامه، ۱۳۹۵: ۷۸) احتمال دارد که ابتدا شیرنگ به شیوه‌ای که در متن نیامده، گرز گاوسر را از ایرانیان ربوده و سپس این گرز از رستم به فرامرز رسیده است؛ اما در هر حال گرز گاوسر یا گاوپیگر شیرنگ‌نامه یکی از شگرفی‌های این منظومه است؛ مگر اینکه ضبط نسخه‌ی اساس (دیوپیگر) را برگزینیم.

\*\*\*

برازنده گرز گرشاسپی گسارنده جام طهماسپی

(شیرنگ‌نامه، ۱۳۹۵: ۴۱)

برپایه جستجوی نگارنده در متون گذشته، هیچ نشانی از جام طهماسپی پیش از سده ششم (سده احتمالی سرایش شیرنگ‌نامه) یافت نشد؛ از این رو شگرف و تأمل برانگیز است که جام طهماسپی چه ویژگی خاصی داشته که در سده ششم چنان مشهور بوده که در شیرنگ‌نامه آمده است؟ آیدنلو معتقد است جام طهماسپی در بیت یادشده بی‌اصالت است و فقط برای قافیه‌سازی با گرز گرشاسپی به کار رفته و در معنای عام، ساغر بسیار بزرگ و شاهانه باده‌گساری است (آیدنلو، ۱۳۹۶: ۱۱)؛ باتوجه‌به سبک فاخر شیرنگ‌نامه و استادی شاعر آن، دور از نظر است که جام طهماسپی فقط برای پرکردن قافیه آمده باشد. به نظر نگارنده، آنچه درباره‌ی جام طهماسپی در بیت یادشده می‌توان گفت از دو حال خارج نیست. نخست آنکه «طهماسپ» را تصحیفی از «گشتاسپ» بدانیم که جامی مشهور داشته است؛ به‌گونه‌ای که در *ارداویراف‌نامه* نیز از آن یاد شده است و ویراز با نوشیدن سه جام گشتاسپی به عروج دست می‌یابد: «ویراز سر و تن بشت و جامه نو پوشید و با بوی خوش خود را خوشبو کرد. پس بر تختی شایسته، بستری نو و پاک گسترده. بر گاه و بستر پاک نشست و درون یشت و روان‌ها را به یاد آورد و خوراک خورد. پس دستوران دین سه جام زرین می و منگ گشتاسپی پر کردند. یک جام برای اندیشه نیک، دودیدگر برای گفتار نیک و سدیدگر برای کردار نیک به ویراز فراز دادند. او می و منگ بخورد، هوشیارانه باج بگفت و بر بستر بخت» (*ارداویراف‌نامه*، ۱۳۸۶: ۴۷-۴۸).

وجه دوم این است که شاید مراد از طهماسپ، شاه طهماسپ صفوی باشد. خواجه‌ی شاهنامه خوان کراتی در سده دهم سه منظومه *سام‌نامه*، *شیرنگ‌نامه* و *فرامرزنه کوچک* را به نام خود انتقال کرد و ایباتی را نیز خود یا شخص

دیگری به این منظومه‌ها افزود؛ شاید این شاعر در بیت یادشده با آوردن جام طهماسبی، خواسته خودشیرینی کند و با آوردن نام طهماسب در کنار گرشاسپ، از مدح خود طرفی بربندد. البته این نکته گفتنی است که شاه طهماسب اول نشان می‌داد که مردی دیندار و پایبند به تکالیف و فرائض دینی است. اگرچه مذهب شیعه در زمان پدر او مذهب رسمی شد، استقرار و گسترش آن در دوره شاه طهماسب انجام گرفت (سیوری، ۱۳۸۷: ۵۷). از سوی دیگر چندین بار از راه‌دادن مطربان به دربار و اجرای موسیقی توبه کرد که به «توبه نصح شاه طهماسب» معروف شد؛ هر چند در دوره او انواع موسیقی رایج بود (میثمی، ۱۳۸۴: ۱۴۱-۱۴۷). نکته مهم تر اینکه «شاه طهماسب اول دستور داد درختان تاک را از ریشه درآورند تا اینکه کسی در ایران شراب درست نکند. این کار مردم ایران را در زمستان برای تهیه غذا در مضیقه قرار داد» (فلسفی، ۱۳۴۷: ۳۹). از این رو نسبت‌دادن جامی خاص به چنین پادشاهی چندان معمول نیست؛ جز اینکه بعد از مرگ او به سبب اقتدارش، جامی به او نسبت داده شده باشد و یا مراد، شاه طهماسب دوم باشد که بیشتر، پادشاه صوری عهد صفویه بوده و در شرابخواری و عیاشی دستی داشته است.

اگر این بیت اصیل باشد و برافزوده خواجه‌ی شاهنامه‌خوان کراتی نباشد و «جام طهماسبی» نیز به جام شاه طهماسب صفوی اشاره داشته باشد، باید در سرایش شبرنگ‌نامه در سده ششم تردید کرد و آن را منظومه‌ای متعلق به سده دهم به بعد دانست؛ چنانکه آیدنلو نیز باتوجه به برخی نشانه‌ها، در تعلق این منظومه به سده ششم تردید دارد (آیدنلو، ۱۳۹۷: ۵-۹).

\*\*\*

زواره فرامرز هرکس که هست درودی ده و نیز بگشای دست

(شبرنگ‌نامه، ۱۳۹۵: ۴۳)

یکی از معانی «دست گشادن»، آماده اقدام‌شدن، شروع‌کردن و قیام‌کردن است (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل دست‌گشادن) و در شاهنامه نیز در همین معنا به کار رفته است:

تو گفتی دو پیل‌اند هر دو ژیان گشاده به کین دست و بسته میان

(فردوسی، ۱۳۸۹، د ۱: ۱۴۹)

این بیت در جایی آمده است که کیکاووس نامه‌ای به رستم و دیگر سیستانیان می‌نویسد و از آنها در برابر شبرنگ یاری می‌خواهد.

به نظر می‌رسد ضبط «تیز» به جای «نیز» در معنای «سریع و در دم» ارجح باشد؛ به این معنی که کیکاووس به بیژن می‌گوید بعد از سلام و احوال‌پرسی با سیستانیان، زود دست به کار شو و تعلق منما و آنها را برای رویارویی با شبرنگ بسیج کن؛ شبیه همین مضمون در داستان رستم و سهراب در شاهنامه نیز آمده است که وقتی کیکاووس، گیو را در طلب رستم برای رویارویی با سهراب می‌فرستد، چنین می‌گوید:

به گیو آن زمان گفت برسان دود عنان تگاور بیاید بسود

نباید چو نزدیک رستم شوی به زاول بمانی و گر بغنوی

اگر شب رسی روز را بازگرد بگوش که تنگ اندر آمد نبرد

(همان، د ۲:)

\*\*\*

جهانی شبان و کشاورز را بیاورده پیموده این مرز را (?)

یکی زابلی را دهم خنجری  
چو آهو براند چنین لشکری  
(شبرنگ‌نامه، ۱۳۹۵: ۷۵)

مصححان بیت نخست را از جمله ابیات مبهمی دانسته‌اند که به سبب تصحیف برخی واژه‌ها، معنای مفید فایده‌ای از آن بر نمی‌آید و دستیابی به اصل آن نیز ممکن نیست؛ اما با توجه به فضای حاکم بر بیت، ضبط کنونی دارای معناست: رستم به شبرنگ می‌گوید لشکری از کشاورزان و شبانان آورده‌ای و این مرز را پیموده‌اند؛ من این لشکر را با یک زابلی شکست خواهم داد و چون گله آهویی به عقب خواهم راند؛ همچنین ضبط نسخه «م» نیز درخور تأمل است که «بیهوده» را به جای «پیموده» ثبت کرده است و مصححان البته آن را با تردید، تصحیف «پیموده» دانسته‌اند؛ در حالی که «بیهوده»، نسبت به «پیموده» ارجح است: لشکری که بیهوده اینجا کشانیده‌ای با یک زابلی شکست خواهم داد.

\*\*\*

که رزمی شد امروز و یک گرد خاست  
که تا در جهان در زمین مرد خواست  
(همان: ۷۶)

سجاد آیدنلو معتقد است نویسنش «گرد» در مصراع نخست بیت یادشده، نادرست است و باید این واژه را «گرد/Gard» خواند؛ زیرا «در بیت بعد هم سخن از رزم است نه یل/گرد و این هم نشان می‌دهد که در بیت مذکور باید «گرد خاستن: بلندشدن غبار جنگ» باشد» (آیدنلو، ۱۳۹۷: ۲۰)؛ اما به نظر می‌رسد که همان نویسنش «گرد» درست است؛ زیرا هم در ابیات سپسین و هم در ابیات پیشین، سخن از پدیدارشدن ناگهانی دیوی گرد و پهلوان «سیه‌دیو» است که با یورش به سپاه ایران، موازنه جنگ را به هم می‌زند و یلان ایرانی شکست می‌خورند؛ چنانکه بنابر ابیات قبل از بیت منظور، با یورش سیه‌دیو به سپاه ایران، تنها فرامرز از پس او برمی‌آید و فریبز می‌گریزد:

وزان سو سیه‌دیو کو را نیافت به نیزه یکی حمله برد آن دلیر فرامرز یل گرزه گاوسر برآورد با او یکی رستخیز فریبزر از آن یل به جان رسته شد	سراسیمه شد سوی ایران شتافت بسی گرد مرد اندر آورد زیر کشید و بیامد پر از خون جگر فریبزر را گفت کایدر گریز همه لشکر از وی جگرخسته شد
--	--

(شبرنگ‌نامه، ۱۳۹۵: ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۹)

در بیت ۹۰۲ نیز رستم آشکارا سخن از یک «گرد» به میان می‌کشد و به فریبز می‌گوید:

که چون رستی از چنگ آن زنده پیل  
کجا موج دارد چو دریای نیل

در دو بیت بعد از بیت بحث‌شده نیز فریبز پدیدار شدن ناگهانی آن «گرد» را چنین برای رستم گزارش می‌دهد:

نخستین از آن بد کس آگه نبود  
به نیزه ز زین یک دو کس را ربود

نکته دیگر اینکه شکل درست «خواست» در پایان مصراع دوم نیز «خواست» است که شاید به سبب ویژگی سبکی

شبرنگ‌نامه به شکل «خواست» نوشته شده است؛ چنانکه اغلب «خرد» به شکل «خورد» نوشته می‌شود؛ بنابراین دو بیت با

این مضمون موقوف‌المعانی است: امروز گرد و یلی (سیه‌دیو) پدیدار شد که از وقتی در جهان پهلوانان و مردان به پا خاسته‌اند، کسی چنین نبردی را به یاد نمی‌آورد و تنها فرامرز یل از پس او برآمد.

\*\*\*

من این دیورا سر به گاز آورم یکی سر به رم پس دو باز آورم  
(شبرنگ‌نامه، ۱۳۹۵: ۱۰۹)

مصححان «برم» را خوانش صحیح این واژه دانسته‌اند؛ اما «برم»، خوانشی ارجح و سراسر تر است. بیژن به رستم می‌گوید من با دیو کار می‌کنم و او را شکست می‌دهم؛ به این ترتیب یک سر می‌برم (سر خودم) و با دو سر (سر خودم و سر دیو کار) برمی‌گردم.

\*\*\*

چو می‌تابد از هرکسی فرهی بر اندیشه بد چرا دل نهی  
(همان: ۱۱۱)

مصراع نخست، با ضبط کنونی باتوجه‌به جایگاه فره پهلوانی، معنایی درخور ندارد؛ زیرا چنین نیست که هرکسی فره پهلوانی داشته باشد. بنابراین چنانکه در نسخه «م»، «می‌ناید» آمده است و در نسخه «ب» نیز - چنانکه مصححان، خود یادآور شده‌اند - می‌توان «می‌ناید» خواند، این نویش ارجح است. وقتی گیو به سبب رویارویی پورش با شبرنگ، دل‌نگران است و نزد رستم شکوه می‌کند، رستم به او می‌گوید هر پهلوانی مانند بیژن نیست که فره پهلوانی داشته باشد؛ بنابراین به خود بیم راه مده؛ زیرا بیژن با فره پهلوانیش از پس دیو کار خواهد آمد. این سخن رستم درباره بیژن شاید از آن روی باشد که بیژن نوه اوست و در شبرنگ‌نامه نیز به این امر اشاره شده است (همان: ۲۲۹). همچنین چون یکی از فره‌های جمشید، فره پهلوانی و جنگاوری بود که پس از منی‌کردنش به گرشاسپ پیوست (یشت‌ها، ۱۳۷۷: یشت ۱۹، بند ۳۴؛ روایت پهلوی، فصل ۳۱، بند ۸-۱۰)؛ شاید چنین باور داشته‌اند که این فره از بانوگشسپ به بیژن نیز منتقل شده است.

کسی شد به سوی فرامرز چست که جیحون خوناب‌گه را بشست  
(شبرنگ‌نامه، ۱۳۹۵: ۱۲۹)

مصراع دوم معنای درخوری ندارد و اینکه جیحون، خوناب‌گه را شسته باشد، رساننده مقصود نیست. مفهوم کلی مصراع این است که جوی خون به راه افتاد. از این رو چنانکه در نسخه «ن»، آمده «به خون آبکه» ضبط ارجح است؛ یعنی به فرامرز خبر می‌دهند که چنان کشت و کشتاری به راه افتاده که جیحون لبریز از خوناب یا خون، مواج شده است؛ به گونه‌ای که حتی کوه را با خود شسته و برده است؛ به عبارت دیگر چنان جوی خونی جاری شده که حتی کوه‌ها را کنده و با خود برده است. همچنین ضبط نسخه «ب و م» به صورت «ز خون رزمگه» درخور تأمل است و با این ضبط نیز معنا روشن خواهد بود؛ هرچند ضبط پیشین دشوارتر و صحیح‌تر است.

\*\*\*

پی‌گرگ آشفته داری به چنگ شتابان رسیدی گر آری درنگ

زمانت سرآرم به زودی نه دیر هم‌اکنون بینی دم و پنج شیر  
(همان: ۱۶۱)

«پی به چنگ داشتن» معنای مفیدی ندارد و به نظر می‌رسد «چنگ» تصحیف «جنگ» باشد؛ چنانکه در نسخه «ن» نیز «جنگ» آمده است: شبرنگ در حال گریز بود؛ وقتی فرامرز و و گیو را در پی خود می‌بیند، به فرامرز می‌گوید تو که در پی یک گرگ در حال گریز و آشفته مانند من، به جنگ رو آورده‌ای و از تعقیب من دست برنمی‌داری، اگر درنگ آوری، زود زمانت را سر خواهم آورد.

\*\*\*

فروبرده یال و برآورده شور جگر خون شده بر دهن کرده زور  
(همان: ۱۷۱)

مصراع دوم اگر مفید این معنا باشد که از شدت جنگ، نزدیک بود جگرش از دهانش بیرون زند، تعبیری امروزی می‌نماید؛ بنابراین به نظر می‌رسد ضبط نسخه اساس (جگر خون شد از بس که کردند زور)، موجه‌تر باشد.

\*\*\*

کیان را بهین رای و فرهنگ دان ز مردی کیی نیمه نیرنگ دان (?)  
(همان: ۱۸۶)

این بیت نیز از جمله ابیاتی است که مصححان با تردید، مصراع دوم آن را ضبط کرده و گمان برده‌اند که تصحیفی در آن رخ داده است؛ اما گویا «کیی»، تصحیف «یکی» است؛ چنانکه در نسخه «ن» نیز «یکی» آمده است و در این صورت معنا روشن خواهد بود: رستم به فرامرز می‌گوید جنگ تنها به نیروی بازو نیست و یک نیمه از مردانگی، براساس اصل «الحرب خدعه»، توسل به چاره‌گری و نیرنگ است. شاید در نگاه نخست سفارش رستم به فرامرز برای توسل به تدبیر و چاره‌گری در جنگ، ناجوانمردانه پنداشته شود؛ اما باید دانست که خود رستم نیز در شاهنامه، بیش از آنکه به نیروی بازو متکی باشد، با چاره‌گری و توسل به نیرنگ، دشمن را تباه می‌کند (رضایی دشت‌ارژنه، ۱۳۹۲: ۹۸-۱۲۸)؛ زیرا «قانون جنگ، قانون دیگری است و با معیارهای اخلاق دینی به معنای جاری کلمه ربطی ندارد. از آنجا که فونکسیون جنگ، فونکسیون از امر شهریاری است، پس شهریاری سپهر مستقلی است که منطق و اخلاق خاص خود را دارد» (پرهام، ۱۳۸۱: ۱۴۱-۱۳۹) و جالب است که فردوسی نیز آشکارا قاموس جنگ را از قاموس اخلاق و دین مجزا می‌داند:

چو هم‌ره کنی جنگ را با خرد دلیرت ز جنگ‌اوران نشمرد  
خرد را و دین را رهی دیگر است سخن‌های نیکو به بند اندر است  
(فردوسی، ۱۳۸۹، د ۲: ۱۰۳)

رهی گردهم و زاغ بر سر کشم نه گردی نه مردی گو و سرکشم  
(شبرنگ‌نامه، ۱۳۹۵: ۱۹۳)

تصحیح‌کنندگان با تردید، «زاغ بر سر کشیدن» را پوشش سر به رنگ سیاه دانسته‌اند که زنان بر سر می‌انداختند (همان: ۲۴۲)؛ اما بر پایه جست‌وجوی نگارنده در متون گذشته، جایی این نکته دیده نشد که رهی شدن زنان مستلزم سرانداز سیاه بر سر کردن باشد؛ بنابراین به سبب آنکه فضا، حماسی است و باتوجه به مصراع دوم بیت، گویا در اینجا مراد از «زاغ»، گوشه کمان است و «زاغ بر سر کشیدن» شاید مفید معنای «کمان را کنار گذاشتن» باشد: مهیار به‌درو (فرامرز) را می‌گوید که زین پس گردی و دلاوری و سرکشی و کمان را کنار می‌گذارم و به بندگی کیکاووس دست می‌یازم.

## ۱-۲ ادب عامه

در شیرنگ‌نامه گاهی ابیاتی دیده می‌شود که رنگ و بوی ادب عامه دارد و گویا تحت تأثیر هنر نقالی به این منظومه راه یافته است؛ چنانکه دیو ژوش، جنگ‌افزایی از استخوان گران بر دوش دارد، از فعل «رد کردن» استفاده می‌شود، گاه پهلوانی پایش می‌شکند، گاه حریف چون خیار از نیمه، دو نصف می‌شود، گاه غولی شش دست، سلسله‌جنبان حماسه است و گاه به خاک مرده سوگند می‌خورند و گرز پهلوان گاه ششصد من است؛ موضوعاتی که در حماسهٔ ملی ایران دیده نمی‌شود:

بـرون آمـد از قـلب مازنـدران	نـهاده بـه دوش اسـتخوان گـران
(همان: ۱۱۸)	
تـو خـوش باش و بنـشین و دل بـد مـکن	سـپاهت گـزین اسـت کس رـد مـکن
(همان: ۱۲۱)	
بـرآورد و زد بـر زمـینش چـنان	کـه یـک پـای او خـورد گـشت اسـتخوان
(همان: ۱۲۷)	
بـزد گیـو گیـو تیـغ زهر آبدار	بـه دو نیمـه شـد پیکـرش چـون خیار
(همان: ۱۷۵)	
یـکی غـول شـش سـر ورا هـم نـبرد	سـر و دوش او سـرخ و رخـساره زرد
(همان: ۱۷۴)	
بـه خاک قباد و بـه تابوت سـام	کـه فـردا نـگیرم ز ابرش لـگام
(همان: ۲۰۸)	
ز شـشصد مـن افـزون عـمود گـران	بـدین گـرز بـگرفته مازنـدران
(همان: ۷۸)	

## ۲-۲ ابهام‌های شیرنگ‌نامه

گاهی در شیرنگ‌نامه مطالبی بیان شده است که در متون دیگر حماسی دیده نمی‌شود. برخی از این مطالب شاید برای نخستین بار در این منظومه مطرح شده باشد. در ادامه به برخی از آنها اشاره می‌شود.

### ۱-۲-۲ رویین تنی فریبرز

برپایهٔ اطلاعات نگارنده، اشاره به رویین تنی فریبرز تنها در شیرنگ‌نامه آمده است:

چـو گـسـتـهم و رـهام چـون بیژنـا      زرسـپ و فریـبرز رویـین تـنا

(همان: ۱۰۲)

### ۲-۲-۲ چشم خروس

تا آنجا که نگارنده می‌داند، چشم خروس در متون کلاسیک معمولاً برای امور مثبت و خوشایند، مشبه به قرار می‌گیرد؛ اما در شیرنگ‌نامه وجهی منفی دارد و سرخی رخ جنگیان از ترس جنگ، به چشم خروس تشبیه شده است:

بـرآمد از ایرـان سـپه نـای و کـوس      رـخ جنگـیان شـد چـو چـشم خـروس

(همان: ۱۰۳)

## ۲-۲-۳ ابیات مبهم

برخی از ابیات شبرنگ‌نامه نامفهوم است. این موضوع یا به سبب تصحیف برخی از واژه‌هاست و یا کمی بضاعت نگارنده مانع از این شد که به مفهوم روشن و درخوری از این ابیات دست یابد. بنابراین در ادامه این ابیات پیش روی خوانندگان قرار می‌گیرد تا علاقه‌مندان به متون حماسی با دقت بیشتر، گره از فروبستگی‌های این ابیات بگشایند.

تو را مدعی بار بگرفته تیز فروخته بی‌آگه از رستخیز  
(همان: ۲)

ز خرداد چون روز نیمی گذشت ز مهتاب اگر بود سیمی گذشت  
(همان: ۳۴)

سوی چشمه‌ساران کشیدند علم چو آتش کشیدند خوان را ز نم (?)  
(همان: ۹۱)

من او را ببوشم به دیبای زرد نهم بر رخش نقطه لاجورد  
شما را سزوار دیبای زرد نهادن به رخ نقطه لاجورد  
(همان: ۱۰۵ و ۲۰۶)

یکایک ز میدان نمودند پشت که پیغاره نبود سنان را به مشت  
(همان: ۲۰۲)

## ۳- نتیجه‌گیری

شبرنگ‌نامه تنها منظومه پهلوانی بعد از شاهنامه است که به توصیف کین‌خواهی شبرنگ، پور دیو سپید، از رستم و ایرانیان پرداخته است. این منظومه را که احتمالاً در سده ششم سروده شده است، اخیراً ابوالفضل خطیبی و گابریله وان دن برگ به شکلی عالمانه تصحیح کرده‌اند؛ اما نگارنده با واکاوی این منظومه دریافت که با وجود وسواس علمی و دقت نظر مصححان محترم، در ضبط و نویش برخی از ابیات این منظومه لغزش‌ها یا کاستی‌های راه یافته است که با مراجعه به نسخه‌بدل‌ها و منابع مرتبط کوشش شد ضبط ارجح‌تری از این ابیات پیش روی خواننده قرار گیرد.

## منابع

- ۱- آیدنلو، سجاد (۱۳۹۷). «نقد و تحلیل تصحیح شبرنگ‌نامه، داستان رستم و پسر دیو سپید»، پژوهشنامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، سال هیجدهم، شماره ۲، ۱-۲۹.
- ۲- ----- (۱۳۹۶). «جام‌های ویژه چند شخصیت داستانی و تاریخی در متون ایرانی»، پژوهش‌های ایران‌شناسی، سال ۷، شماره ۱، ۱-۱۴.
- ۳- ابی‌الخیر، حکیم ایران‌شان (۱۳۷۷). کوشنامه، به کوشش جلال متینی، تهران: علمی.
- ۴- اردویراف‌نامه (۱۳۸۶). به کوشش فیلیپ ژینیو، ترجمه ژاله آموزگار، تهران: معین، انجمن ایران‌شناسی فرانسه.
- ۵- وان دن برگ، گابریله؛ خطیبی، ابوالفضل (۱۳۹۰). «شبرنگ‌نامه»، فردوسی و شاهنامه‌سرایی، گزیده‌ای از مقالات دانشنامه زبان و ادبیات فارسی، به سرپرستی اسماعیل سعادت، تهران: فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی، ۱۰۵۵-۱۰۶۴.

- ۶- پرهام، باقر (۱۳۸۱). «مبانی و کارکردهای شهریارى در شاهنامه و اهمیت آنها در سنجش خرد سیاسى»، در تن پهلوان و روان خردمند (پژوهش‌هایی تازه در شاهنامه)، به کوشش شاهرخ مسکوب، تهران: طرح نو، ۱۴۹-۱۲۰.
- ۷- جوينى، عظاملك بن محمد (۱۳۸۵). تاريخ جهانگشای جوينى، به کوشش حبيب الله عباسى و ايرج مهرکى، تهران: زوار.
- ۸- خطيبى، ابوالفضل (۱۳۹۵). «سرفت ادبى سه منظومه پهلوانى در قرن دهم: فرامرزنامه کوچک، شبرنگ‌نامه و سام‌نامه»، پژوهش‌های ايران‌شناسى، سال ۶، شماره ۱، ۶۸-۵۵.
- ۹- دهخدا، على‌اکبر (۱۳۷۷). لغت‌نامه، زیر نظر دکتر محمد معین و دکتر سيد جعفر شهيدى، تهران: دانشگاه تهران.
- ۱۰- رضایى دشت‌ارژنه، محمود (۱۳۹۲). شکوه خرد در شاهنامه فردوسى، تهران: علمى و فرهنگى.
- ۱۱- روايت پهلوى (۱۳۶۷). ترجمه مهشيد ميرفخرایى، تهران: مطالعات و تحقیقات فرهنگى.
- ۱۲- سرکاراتى، بهمن (۱۳۸۵). سایه‌های شکارشده، تهران: طهورى.
- ۱۳- سيورى، راجر (۱۳۸۷). ايران عصر صفوى، ترجمه کامبیز عزيزى، تهران: مرکز.
- ۱۴- شبرنگ‌نامه (۱۳۹۵). به کوشش ابوالفضل خطيبى و گابریله وان دن برگ، تهران: سخن.
- ۱۵- صفاء، ذبيح‌الله (۱۳۵۲). حماسه‌سرایی در ايران، تهران: اميرکبير.
- ۱۶- غفورى، رضا (۱۳۹۵). «شبرنگ‌نامه و بررسى ویژگی‌های اساطيرى و ادبى آن»، آينه ميراث، شماره ۵۹، ۷۳-۵۳.
- ۱۷- فردوسى، ابوالقاسم (۱۳۸۹). شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران: دایره‌المعارف اسلامى.
- ۱۸- ----- (۱۳۹۱). شاهنامه، به کوشش عزيزالله جوينى، تهران: دانشگاه تهران.
- ۱۹- فلسفى، نصرالله (۱۳۴۷). زندگانی شاه عباس اول، تهران: نگاه.
- نحوى، اکبر (۱۳۸۱). «ملاحظاتى درباره فرامرزنامه و سراینده آن»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره ۱۶۴، ۱۱۹-۱۲۶.
- ۲۰- میثمى، حسین (۱۳۸۴). «نگاهی به موسيقى دوره صفویه»، گلستان هنر، شماره ۲، ۱۴۱-۱۴۷.
- ۲۱- يشت‌ها (۱۳۷۷)، به کوشش ابراهيم پورداوود، تهران: اساطير.





پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی